

۳۶ رساله‌های  
۱۵۰۵/۱۶

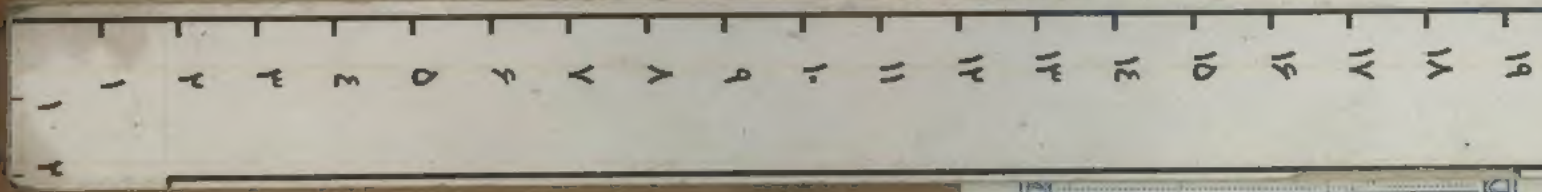
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۷۹۲۰



مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه  
۱۷۹۲۰



جمهوری اسلامی ایران  
شماره ثبت کتاب  
۲۹۰۶۰۸

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۷۹۲۰



۹۲



۸  
۱  
۱  
۲  
۳  
۳  
۵  
۶  
۸  
۷  
۶  
۶  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۳۱  
۵۱  
۶۱  
۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	وصفیه نعم الخانی کجندوان
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۷۹۲۵
شماره ثبت کتاب	۲۹۰۸۵
جمهوری اسلامی ایران	

خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۷۹۲۵	



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب: وصیت به همکاران و مجاهدان	
مؤلف:	
مترجم:	
شماره قفسه:	۱۷۹۲۰
شماره ثبت کتاب:	۲۹۰۸۵
جمهوری اسلامی ایران	

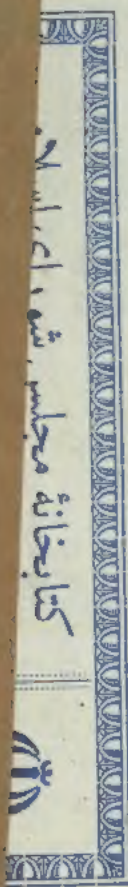
خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۷۹۲۰	

وقت به کتابخانه



۱۷۹۲۰  
۲۰۹۰۸۵

مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

خطی  
۹۲۰



بسم الله الرحمن الرحيم  
 قال الشيخ الامام الزاهد شيخ المشايخ تاج العرفان شيخ  
 الاولياء وخواججه عبدالقادر بن محمد داني قدس سره الغزي  
 فرزند خود را وصيت کرده استين فرموده که ای فرزندی  
 من بگویم ترا به پرستش کارى نجاتى عزوجل و طاعت و عبادت  
 بر دارى او و مراقبت وى و نگاه داشت عهد و دو  
 حقوق خداى تعالى و خشيت وى و ملازم بودن هر روز  
 او را که فرموده است و ذکر و الله و ذکر التوحيد و تسبیح  
 بکره و هم سبیل و ملازم باشى هر خداى تعالی را که بر تو واجب

و ملازم

و ملازم باشى حق رسول با صلی الله علیه و سلم که فرموده است  
 اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و ملازم باشى حق مشايخ را  
 که رسول علیه السلام فرموده است که زمین السماء بالکواکب  
 و زمین الارض بالشیوخ و شیخ مرید را به از پدر است  
 و از پدر مشتق تر است که او را بتمام قرب میرساند پس  
 هر کس این حقوق را نگاه دارد خداى تعالی از وی راضی  
 باشد و ملازم باشى مرید و ذکر حق را در سرست تا خداى تعالی  
 نگاه دارد و ترا در علانیه و در خیراته است از رسول  
 علیه السلام که خداى تعالی فرموده است من مشغله ذکر  
 عن سبیل اعطيت افضل ما اعطى لیسائلین خداوند  
 فرموده است که اگر کسى من را مشغله ذکر کند و از سوال کردن  
 بزمین ویرانم ازان ده که بخواهم بگویم که اگر کسى از من  
 بخواهد دعا آن بود که از خداوند تقاضا کنم خداوند

خط

بخوانی و بخوانی در سال آن بود که خبری دیگر بخوانی و باز  
گفت ای فرزند من و آنرا در شب و روز و در هر وعلا  
و در زمان و آشکارا و این قرائت بطریق کسبت  
و قبولی باز کند و جمیع احوال که قرآن محبت خداوند است  
خود جزو آن باشد و از آن وقت علم یک قدم دور باشد  
از صوفیان نادان و عوام ایشان و قرائت النساء  
و مباحث از خوانندگان پست بغافل یعنی پست دنیا  
فانهم لقصوم الدین ترا بیامی کشاند و در طلب شدن  
دین است پس اگر آن روز بود نفس تو بسوی دنیا  
بر تو باد بروزه داشتن که آن روزه داشتن مانع است  
نفس را از آرزو کردن بیشه است و باید که دایم در  
مجاهد باشی چنانکه فرمود است توبه تعالی والذین  
جاهدوا فانیلهم نهم سکنات و دایم در غم آخرت باشی

در کار

خط

مرکز را بسیار یاد کنی و طالب ریاست باشی که هر که  
ریاست را دوست دارد ویران سالک طریقت نشاید  
که تن و بر تو باد که فقیر یا گریزه و خانه و سبکبار باشی  
و بر تو باد که در فقر با دیانت باشی یعنی از صوفیان  
جاهل دور باش و مشایخ را ممتن خدمت کن و غم  
بال هم بجا و نگاه دارد لهای مشایخ را و اقتدا کن  
به سیر و سلوک کن به ایشان و اسکار فکر ایشان  
را که مخالف بشر باشد اگر اسکار کنی بر ایشان  
در سنگاری نیایی ابد و بر تو باد که دور باشی از خلاف  
مذهب سنت و جماعت و کن علی مذهب خلف الا  
و بر تو باد که باشی بر مذهب علماء و مشایخ گذشته که نو  
یافته اند و گاه گشته همه مشایخ را تو صحبت  
دار با اعدان و با منافقین و صوفیان و با ستمگران



و با تو اکلان و بگوام ایشان که علبوس با ایشان  
دین را و راضی باش از دنیا هر روز بد و کرده نان و راضی  
باش از دنیا هر روز بد و در ویش که رسول علیه السلام  
فرموده است که حبیب الی الساکین و اجعل فیهم ای  
بار خداوند دوست گردان در ویش را برین و مرا  
از در ویش گردان و بر تو باد که ملازم باشی فلوت  
و طعام از وجه جلال خوری که لقمه جلال کلید همه شکمها  
و مساجرام را تا بنساید آتش و دوزخ ترا در قیامت  
و جامه از جلال پوش تا از طاعت و عبادت مرده  
یابی و ملازم باش مر ذکر خداوند تعالی را بپوشیده  
ترسان باش از خداوند عزوجل چنانکه فرموده است  
اعلموا ان الله کفر خشی الرحمن بالغیب فکثر  
بغفرة و اجر کریم و فراوانش مکن استخوان خود را

کفرت

بجهرت خداوند عزوجل روز قیامت در حضرت از  
رسول علیه السلام که چنین فرمود که ذکر اند تقو علم الا  
و برادر من النفاق و جز من الشیطان و حصن  
من النار پس رسول علیه السلام فرمود که یاد کردی  
عزوجل علم ایمان است و پیروی از نفاق و حبیب  
نگاه داشت است از دیو و چهار سیت از آتش  
دوزخ و بر تو باد به بسیاری نماز شب و روزه  
روز و بر تو باد که مخالفت جماعت نکنی و نماز عجات  
نگاه داری نه آنکه امام باشی یا مؤذن باشی و  
جوی سروری را که هر که ریاست جوید هرگز رسالت  
نیابد و کواهی خود را منوبین و رب الهما و حاضر  
مشتو نیز ذلک قاضیان و پادشاهان و امر و ابایا  
و مداری در وصیتها یعنی و کفایتی مشو و بکر زیار



آید آن چنانکه بگریزند از شیر و بر تو باد بکم نامی تا بنزد  
خلق دین را معرفی نباشد و بر تو باد بسو کردن تا نفس تو  
خوار و رام گردد و قال السبئی علیه السلام تسافر و اتقوا  
تاجر و اتقوا رسول علیه السلام چنین فرموده است  
سوی خنده یا بخت یا بید و غنیمت گیرید و دلها را شاد  
در باید بخدمت و ادب و خاتمه بابی و گوهر بللی  
کنید و ساکن میشوید در خانقاه و فرقیه مشو  
بختار اگر ترا مدح گوید و زیرو بکین مشو از آنکه ترا  
خدمت گوید و باید که مدح و خدمت هر دو نزدیک  
نویسان باشد و بیکو کردن خلق خود را با خلق خدا  
نعم و ملازم باش فرستی و سگت را قال السبئی  
علیه السلام چنین فرموده است و در رساله علیه السلام  
چنین فرموده است اگر کسی درویشی کند با خلق خدا

نعم از برای خدای تعالی و برادر جات بکنند خدای تعالی  
در بهشت و بر تو باد با رب نگاه داشتن در هیچ کارها  
با هر کسی و بدی و بیخشیای بر همه خلائق بر بزرگان و  
بر خور دان ایشان بچشم رحمت و شفقت نظر کند  
و دیگر خنده و تمهید بخند که خنده و تمهید از غفلت است  
و خنده و تمهید را بر اینند قال السبئی علیه السلام لو تعلموا  
ما علم فیحکمتم قلیل و بکنیم کثیر رسول صلی الله علیه و سلم  
چنین فرموده است که اگر شما انداخته من میدانم  
اذا جوال و ز قیامت آتیا و صدق اندک خندید و بسیار  
گیرید و خدای تعالی بر پیغمبر علیه السلام در شعبان  
خطاب فرمود یا احمد العجیب من عبد لا بدری الی  
راض عنه ام ساخط و یومضک الی العجیب عیدام  
خنده که دی بخند اندک من از وی خوشنودم یا نا

و او میخند و فلان تا من مکرر الله اعین میباش از عذاب  
خدای تعالی و نو مید میباش از رحمت خداوند غفور و رحیم  
قوله تم لا تقنطوا من رحمۃ الله و زندگانی کن در  
میان خوف و رجایای فرزند اگر میتوانی زن میخواه  
که این زن خواستنی ترا مغرور دنیا گرداند و دنیا ترا  
بفریاد جهان که آن خوب جمال جوانان عشرت و دست  
را و سوال مکن از آدمیان و بایستادن مغایره  
مکن و ذخیره منه چیزی از برای فردا که خدای تعالی  
هر روز روزی را بتو میرساند و حق تعالی میفرماید که  
ای فرزند آدم من هر روز روزی ترا بتو میرسانم  
تو خود را در آن بجان و در مقام توکل قدم نه که حق  
تعالی میفرماید و من توکل علی الله فهو حسبہ خداوند  
تم میفرماید در کلام نبی خداوند که هر که کار خود را بخدا

تعالی

تعالی باز گذارد خدای تعالی سبند است و بر او بدست  
روزی قیمت کرده شده و باش جوان مرد بدل و تن  
و بدل گشته باش با آنچه خدای تم روزی کرده است  
و بر تو باد که دور باشی از بخل و چسب که بخیل چسبند  
همه احوال فردای قیامت در آتش خواهند بود و در نظر  
در حال خود هر جا که باشی که از کجی آمده و بکجی میروی  
و باز گشت تو کجی است و میارای ظاهر خود را از  
ظاهر از خرابی باطن است و ثابت و استوار باش  
بعد از آن که حق تعالی قبول کرده است روزی هر حیوانی را  
قوله تم و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها  
و همیشه دار با همه خلایق یکسان میارام با ایشان  
و بگوی پس حق را ترس و بشنو سخن حق را  
و نفس می باش در میان خلایق و ملازم میباش



با یکی از مخلوقات بیاطن که حق تعالی عینور است از تو  
جفرت خود دو کرد و اندر او بر تباد که طاعت نفس  
خود کنی نفس خود را عزیز داری قال النبی علیه السلام  
من حین هدام امره ترک ما لا یغنیه رسول علیه السلام  
که از خوبی اسلام مرد است ترک کردن آنچه او را از آن  
گریز است زبان در کشی و باش مراعه خلق را به  
ایشان که خبر بود مددگار و کمکن از طعام و شراب  
و خواب و غیر از طعام بخور مگر بقدر حاجت و سخن  
مگوی مگر بقدر ضرورت و محسب مگر ز غلبه خواب  
و بسیار بکوش در نماز شب و روزه و رزبانی  
در جماع مشین گشتن در جماع تفاق میر و یاند و  
می میراند دل را و انگار کن در جماع که مرد را گشتن  
باشند که حال ایشان زنده است و نفس ایشان

مرد است

مرد است و هر که جز این بود مرد پرا بند کفر حق تعالی  
نراوار تر بود از شنودن سماع رسول علیه السلام  
فرموده است نقتلوا منکم لکم بقول لا اله الا الله یعنی  
یعنی گردانید ترا زوی خود را بگفتن لا اله الا الله محمد  
رسول الله باز فرموده است که زینوا مجابکم  
بقول لا اله الا الله محمد رسول الله و باید که دل تو  
لنذ و کلین بود و تن تو بخور بهد و هر دو چشم تو  
دایما گریان بود و عمل خالص بهد و دعا تو بر  
طریق تقوی و زاری بود و جامه تو کهنه بود  
و فقیران تو در ویش بودند و خانه تو مسجد  
بد و مال تو علم فقه و آرایش تو زهد بود و  
تو رب کریم بود و بر تو باد که عقد برادری  
دوست با کسی نه بندی تا انگاه پیدا شود ترا

مشغول شدن

از وی هیچ خلعت پسندیده یکی آنکه برگزید علم را  
 بر عمل سیوم آنکه برگزید دل را بر غریزی و غرت  
 چهارم آنکه دنیا بود بجل سر و علانیه خود پیش آنکه  
 آماده باشد مردن را ای فرزند عزیز من منوب  
 ترا دنیا و آرایش او بدوستی که حق تمام میفرماید  
 دنیا را که انصاف چه نهده باشد هر که نقص کند  
 با تو دنیا نیز خبیثه آن کس نند و او را خدمت  
 خود فرماید پس خود میداند و بجاقتش نند  
 نهد و برگردد نشن ماند و هر که ترک دنیا نماید  
 بسبب بهشت اندازد و روی بطاعت و ذکر  
 حق تمام آرد دنیا او را بکند آرد و در پی اومی  
 نرود بد آنکه هیچ وجه را نیست مر بقاء دنیا را  
 بسبب بهشت و بر آموخته مر کوچ کردن

ازین

ازین دنیا فانی سبای باقی ای فرزند من  
 بر تو باد که بخلوت وقت خود باشی و یکانه و یکپاره  
 و ای شازخوف خداوند غرور و غرور شود غرور  
 تا ماسب بزرگی خدای تعالی و باش در دنیا چنانکه  
 کوی غریبی و بیرون آئی چنانکه در آئی در وی  
 بسبب رستی که عنیدانی که نام تو چیست روز  
 قیامت انما و صدقنا ای فرزند من نگاه  
 دار وصیت مرا تا نگاه دارد ترا خدای تعالی  
 در دنیا و آخرت و ملازم باش مر ذکر حق تمام  
 همیشه و بهمت پیش و مر عبادت حق را قاف  
 تا مقرر آن بزودی ترا بجاصل آید و مقرر اینست که  
 نوری در باطن تو پیدا آید و بدان نور ربانی  
 یابی که آرا فرست کونیه و بدین سبب گوی



و از آن آگاهی بدو مذکور نکند بدشت ظاهری و باطنی  
که حاصل کرد و علامت کمال وی آن بود که جاذبه  
کرد تا ویرا زوی بستند و نشانه وی آنست که  
هر چه رستم پیست دازد ببرد و از خلق چهره نیکو  
که محبت خلق خراشیده وقت است و اندرین  
ار کشیدن بجای و نام ایدها گذر بنود هر چند خدای  
تا مقصودش وفا شود نشود باید که در ظاهر و باطن  
حق تعالیست نشود و مجاهده خود را که کند و  
باطن را خالی کند و از وسوسه شیطان و زنا  
نفسانی و در نگوشت خلق صبر کند و رستن آن  
جهان آن بود که دایم بدگر حق تعالی باشد و جفا  
دل و آگاهی بخدای عزوجل برین سنق و ریخت  
بشود و اولی احوال ذکر بر وی ظاهر شود نشانه

ادانت که

و آنست که جدا و تنی در دیوان و در خلق بود و بشود  
از ذکر که هیچ چیز نباشد و آن نیز دوا و غیسل شیرین تر  
بود و جهان شود که خوش نیاید پیش که دمان کشیده  
از و هم آنکه آن مزه از وی نرود و از اینجا در گذرد که  
کسی ناید که از جمله اعضاء خویش از پوست و گوشت  
و استخوان بقوه که گویی از جمله اعضاء خود ذکر  
حق تعالی می شنود و همین رونده را درین جای  
است و وی و عادی که مل و پری مر شده جاره  
بنود تا هر چه ویرا پدید آید با شیخ بگوید تا  
را بپذیرد و در کردنی را بگویدش تا رو کند و آنجا  
بپوشاید و داشتن تا هیچ چیز نماند و پیا دند  
و چون ملازم ذکر و همت باشد بطایفه ای خدای  
نعم پایی استوار کند تا غلبتش چنان آید تا جهان شود

همه نفسی او بزرگ موفقت کند و آن نشان آن بود  
که در بطن پدید بود و چون ذکر بطن رسد بدین  
نظر کند پسند که بوی احوال میرسد که معنی باطن پدید  
می آید و ترمای پروراند و بزرگ میکند و آنرا چنان شود  
که خود را از همه بزرگتر کند پسند که بوی نماید آن  
ویدن سبب خذلان وی شود و چون خداوند  
غریب و در حق وی ارادت خیر بود شرمسار  
وی رسد تا از خوف ناچار شود و درین خوف  
می سوزد و پاکیزه ترمی شود تا ببال او باز گردد  
و قوی تر از آنکه بود دنیا به پیش گیرد و ذکر بدو  
گوید تا خود را قوی تر از حال اول پسند باز دیگر باز  
اثر هست بودی رسد سستی تر گردد درین  
حال قبض و بسطی باشد اگر بر دوام میگوید بهتری

قوی تر

قوی تر و بخت ترمی شود بعد ازین بعضای نفس باز گردد  
و ذکر نه بان از وی برید و شود پیش از سمع و بصر  
و تن خود که دغماید و خبر ندارد و مکراند که اکنون  
باید که ذکر در دل قرار کرده بود و نشان آن بود که  
از همه خلق گریزان بود و گریختن بدان این مستغنی  
شود که از دل خود ذکر حق تمام نشود و گمان برد که  
دین ذکر دل همه پس می شود و نداند که جزوی کسی  
نی شود و این غلبت ذکر بود درین مقام احوال  
پدید آید که اندر دل خود از دل خود مرخص او اندر  
نامه می شنود که هرگز نشنوده باشد چون بدین  
مقام می رسد و بدان احوال نظر کند و در باطن وی  
پیدا شود و بدان نامه که از دل خود شنیده باشد  
مشاغل شود در روشنی خیانت کرده بود و چون



خیانت کرده بود تو بکنند هر آینه عقوبت کرده شود  
و عقوبت وی آن بود که ویران حال و چون بد  
اچنان نظر نکند هر خطه که امت نو یا بد بیشتر رود  
و در دلش سر سپرد و اگر نظر از نظر بر دارد خفت  
و نشان آنکه ویران حال کی باز گردانیده اند  
درین مقام پندار که علم اولین و آخرین بر وی کند  
و هر چه علم داد و اند ویران از آن بهره مند گردانیده  
و اگر بدین مقام کند درین مقدار رسیده کند  
و بیشتر نزد و این با ادبی بنحویکه به دو ترک است  
مستحق عقوبت گردد و عقوبت وی آن بود که  
علم و فهم باز بر ندش و فرق میان علم و فهم نیست که  
علم شکا راست معلوم است بر دل از آن هستی  
بر دل وی نظر نکند برسد و فهم نظایت بنهم عنو

و اگر بدین

و اگر بدین فهم نظر کند و درین حال بسته بی ادبی بود  
و اگر بدین تو بکنند آن بود که عقوبت کنندش بظلمت  
و اگر روند و درین حال نظر منزل نکند و هیچ مقام نه  
و بهمت عالی به هیچ چیز نرسد و پاس طاهر باطن  
ندارد و نو غشی بدل جان او رسیدن گیرد و هیچ  
حال شیطان در بند کار روی جان نبود که درین  
مقام انچه شیطان نفس را بخود کند و شیطان  
خاطر در باطن وی افکندن گیرد اگر چه خاطر وی  
بر بند طاعت بود و نفس مد و کند و شیطان بود  
درین حال فرق میان حال و حلقی و نفسانی و  
شیطانی آن بود که همان با پیر و لذت و جدا  
بود و تقی و شیطانی را از لذت و جدا  
نبرد شیخ حجت الله گفته است که خاطر بر جبهه

است

در جهانی و ملک فی و نف فی و شیطان فی طر جهانی بینه  
 غفلت بود و ملک فی ترغیب طاعت بود و نفسانی  
 مطالبه آرزو و شهوة و شیطان ترغیب بود و  
 در باطن هر مودمنی چهار نور است نور توحید و  
 نور معرفت و نور ایمان و نور سپید و نور توحید  
 در جهانی را قبول کند و نور معرفت فی طر ملک فی رتبه  
 و نور ایمان فی طر جهانی را و نور سپید فی طر ملک  
 دفع کند و رونده را در حق را شرط آتیه که نفس  
 خلاف کند که هر که بخواهد نفس خود را در حق برود  
 نشود و شیخ فرموده است که هوی نفس بهت است  
 و جاد خلق زنار است تا از بت تراکی و زنار را  
 نبری بمقتود ترسی و شیخ نعمتی وری آن نیست  
 ترا از تو بر باند که نفس نبر کترین حجابی است

بند

بند و حق و جل و جه و نفس را مقدر علیه السلام  
 چهار و کبر گفت که قوله علیه السلام رجعت من الجهاد  
 از لغو الی الجهاد اما کبر و بر که خود را دید بختی راه نیا  
 و بر که حق را دید از خود یاد نیا رد و شیخ فرموده  
 نفس بین خدای نباشد و بلاء ابلیس از خود بینی است  
 تا گفت انا خیر منه و منها که دعوی خدای کردند همه  
 از نفس آواز دادند و از شیخ پرسیدند که اسپد است  
 گفت با شیخ مخالفت نفس بکشته روی اسلام بینی  
 و مسیح تا عن کجفرت خداوند و جل و دو پسر  
 از مخالفت نفس نیست رسول علیه السلام فرموده  
 که در زیر آسمان هیچ بت پرستی کجفرت خداوند و جل  
 جهان دشمن تر نیست که نفس پرست که اگر از جمله  
 کما با چیزی از مخالفت نفس مشکل تر نبود فی قول



جنت بدان متعلق نشدی چنانکه فرموده است قوا  
 غر و جل و منی النفس علی الهوی فان الجنة فی الاما  
 اما موفقت و دویستی در نمی لغت نفس است با  
 موفقت است جز با نفس اما در موفقت او در نمی  
 و اگر خواهد که نفس اخذ کند باید که دل نیکه و دا  
 تا دل نیکه ندارد و نفس خلاف نتواند کردن و شیخ  
 گفت رحمه الله نگاه داشتن دل ایمان است و تن  
 نگاه داشتن ایسلام است و جان نگاه داشتن  
 موفقت و سر نگاه داشتن توحید است شیخ  
 گفت هر که بآرزو مراد نفس و در تخم شهوت در  
 کاشته بود و شهوت همراه شیطان است و  
 هر که همراه بدست ایمن داد بنده و دست و بهترین  
 وقت مرد است که از هوا و نفس پامت و رها

بدیده و شیخ رحمه الله فرموده است که هر که دنیا را  
 شناخت از پنج رجهت یافت و هر که خلق را شنا  
 از آزار گرفتن سلامت یافت و هر که نفس را شنا  
 شناخت عاقبت یافت و بهشت حاصل کرد  
 و آدمی را چهار دشمن است ابدی دنیا و نفس و هوا  
 از پنج ازین دشمنان تا نفس بخود یار نکند و یا  
 که نتواند کردن تو نفس نگاه دارد و از پنج  
 شیخ رحمه الله فرموده است که اگر خواهی  
 بنده داشته شوی با کافر حرب کن و اگر میخوا  
 که بجای بده بر خیزی هوا را خلاف کنه نفس ایمان و  
 اگر میخواهی زند و کانی از ادان کنی و با بی آرزو یا  
 بس رشت افکن و شیخ رحمه الله در پائین که  
 نفس چیست گفت چهار چیز شادی و آسانی و

چون ازین جدا بیرون آمدی از نفس بیرون آیدی  
و نفس در است و بلاد او از دو چیز است از نفس  
و دنیا ازین دو چیز است و از بلاستی و شیخ  
الله گفته است و هوای نفس سه چیز بماند یکی که  
دست از شادی بهاری و نیک می بخوی و کار عفت  
و غیرت غمی و شیخ الله گفته است که جادای  
دو چیز است مشغول شستن فرموده و همچنین  
از بزرگفته یعنی از وی و فی صفتین جدا است که  
با نفس حرکت کند تا ورا بکشد و نفس که در بدن  
چیزی بکار دفا موشی و دیگر تیغ کشیده و بوی  
بیتوتهایی و هرگز این سلاح نبود نفس در این  
خود کند و این راه با شو اندر رفت جز بقدر نفس  
آن نبود که بنده ملاک شود و بعد م با نماند

تا

تا و از نفس زنی که تا نفس باقیست بلاد دارد  
نفس باقیست اما نفس این طایفه است که  
همه را خود زیر قدم خود دارد و خود را برادر دوست  
سپارد و فنا و نفس چیزی حاصل شود بنگاه  
شریعت و بیعت بطریق سنت و رضادان  
بقسمت آتش و شیخ رحمه الله گفته است که حقیقت  
نهی که کار بسبب شریعت است و مراد نهی نگاه  
دست از است و بعد از نفس باز رفتن است و بر  
این از این شریعت است و چون این آمده را  
نکرد این روز و چون مجاهده برین وجه نیست  
هرینه نشاید حاصل گردد و مشاهده باطن از  
مجاوزه ظاهر خستید و علامت مشاهده است که  
است و نه فانی بد جز پادشاهی تعالی و هر چه جز

پاد خداوند است غرض جل فر دارا کند و در کفری  
دهندش رد نکند و آرزوی خود را از خلق طلبند  
و همت بلند دارد و دون همتی نکند که آن را بخواهد  
معالی الامور و بیکه صفا و نما و شمع خفته است  
است که تفکر بر چهار نوع است یکی تفکری نبود که  
چون ثواب نبود و یکی تفکری بود که کسی را ثواب  
دهندش و یک تفکری بود که همتا در ساله ثواب  
دهندش و یک تفکری بود که ثواب از آن بخواهند  
غرض جل پس اندام تفکری که ثواب نبود آن تفکر  
دینا بود که از کجا آرم و چگونه کنم و اگر غرض بودیم که  
نجات و کالای او را بر یکی بجزم و بزیاد و بفق و تنم  
و بروزی دهنده و دستک باشد و غم نهوده بخورد  
این را هیچ ثواب نبود آن تفکری که بپایان نرسد

دهند

دهند آن بود که اندیشه امر کند که بدین کی اوست  
و کار در این کی اوست و اقارب و عشا بر و خواص  
و بیگانه که در دنیا بودند چه کردند و کی رفتند و مرا  
نیز ای در پیش است که می باید رفت چون این  
تفکر کند خدای تعالی فرماید کرام الکاتبین را که  
ثواب یکساله در دیوان اعمال او ثبت کنند و  
تفکر که همتا در ساله ثواب دهند آن بود که تفکر  
کند در غم گذشته ضایع گردانیده خود را بکار  
گرفته بود که بختی باز کرد و ور است که داند خود  
با خدای تعالی و آن تفکر که ثواب آنرا کس ندهد  
بخود اندر غرض جل آن بود که نفس را پاد خداوند  
غرض جل بر نیارد و هر نفس که میزند پاد خداوند  
غرض جل میزند ثواب این تفکر را جز خداوند غرض جل



کس نداند و شیخ قدس سره سالکان طریق الاول  
بقوی امر کرد که اول مقام سالکان طریق تقویت  
فرمود که ای فرزندان ترا وصیت میکنم که تقوی  
را شعار خود سازی و وظایف عبادات را  
کنی و مراقبت احوال خود کنی و دایم بذكر حق تعالی  
باشی و از حق تعالی ترسان باشی باز فرمود که  
ای فرزندان یاد دار و نگاه دار و صیتهای مرا  
همچنانکه من یاد گرفتم از شیخ قدس سره و روح این  
وصیتهای را نگاه داری و عمل کنی حق تعالی را ترا  
و ز دنیا نگاه دارد و در عصمت حق جل و علا

بود بهت الرسالة

الشریفة بعون

الملک العالی

۴



